

احدی و ستین و ستمائة آنحضرت پامی سعادت در رکاب آورده عازم شیریندوستان شدند چون پشاور نزول
 فرمودند بایرام خان حاکم قندهار بموجب حکم بلازمست رسید و ریایات جلال از آب سمنگدشت و بایرام خان و
 خضرخواجه خان و تروی بیگ خان و اسکندر سلطان و جمعی دیگر از امرای برسم منتقلای پیشتر خان شدند و
 تا آتارخان کاشی و حاکم رستاس بود با وجود استحکام قلعه طاقت توقف نیاورده بگرخت و آدم که مکرر آنکه سبق
 خدمت داشت از بید و لقی بلازمست نیامد و آنحضرت کوچ بر کوچ متوجه بلاهور شدند و افغانان لاهور از
 وصول سوکب بایونی خبردار شده فرار نمودند بیت خمسه ریایات منصوره و در بودهنونیه که نصرت و ظفر اقاده بود
 در افواه و آنحضرت بی منازعی بشهر درآمده امراء منتقلای بجانب جالندرو سرسند روان شدند و برگزینات پنجاب
 و سرسند و حصار تمام پنجک در تصرف لشکریان الوس چغتائی درآمد و درینوقت جمعی از افغانان بسرداری شهبازخان
 و نصیرخان افغان در دیوبالپور جمع شدند و آنحضرت بعد از اطلاع میر ابوالمعالی و علی قلی سیستان را بفتح ایشان
 فرستاد و بعد از جنگ افغانان شکست یافته اموال و اهل و عیال ایشان بغارت رفت و اسکندر و
 افغانان که دلی در تصرف او بود سی هزار کس بسراک آتارخان و حبیب خان و دفع امرای سرسند فرستاد
 امرای چغتائی در جالندرج جمع شده و با وجود کثرت دشمن قتل و دست قرار جنگ دادند و کوچ کرده از آب
 ستلج عبور نمودند و لشکر افغانان آخر روز از عبور ایشان آگاهی یافته بقصد جنگ روان شدند و امرای چغتائی
 با وجود قوت مخالفان دل بر جنگ نهادند و بوقت غروب هر دو لشکر یکدیگر رسیدند و جنگ عظیم شد و مغولان
 آقا زکما نداری کردند و بواسطه ظلمت شب تیراندازان مغول مرتقی نمیشدند و افغانان از غایت اضطراب آتش
 در موضعی که نزدیک بودند انداختند چون اکثر خانهای موضع هندوستان خس پوش است آتش شعله کشیده معرکه
 بروشنی بهتر نمود و تیراندازان بروشنی آتش بیرون آمده بخاطر جمع بکار خود مشغول شدند بیت همان که دام همی است
 تشنه گشت دام همی که چاه همی کند در فتا و بجایه مخالفان که در روشنی آتش بدت تیر شده بودند دیگر طاقت
 نیاورده فرار نمودند فتح عظیم روی نمود و فیصل و اسباب بسیار بدست لشکر مغول افتاد و چون مژده فتح بلاهور
 رسید آنحضرت بغایت خوشحال گشته امرای و نوازش بسیار فرمودند و تمام پنجاب و سرسند حصار فیروزه بتصرف
 درآمد و بعضی برگزینات دلی را نیز مغولان متصرف شدند و اسکندر افغان چون شکست لشکر خود مطلع شد بشتاد و چهار
 سوار و فیلان کوه پیکر و توپخانه بسیار بغرم انتقام روان شده بسرسند رسید و بر کرد و معسکر خود خندق و قلعه ترب
 ساخت و امرای الوس چغتائی شهر بند شهر سرسند را محکم ساخت حسب المقدور اطهار جلالت میگردند و عواقب لاهور
 فرستاده استدعای قدم نصرت لزوم جنت آشیانی می نمود و ریایات جلال بفتح و فیروزی عازم سرسند گشت
 و بعد از فریب وصول امرای منتقلای برسم استقبال ملازمست آمده صفوف آساسته گشت و بعلت هر چه تا متر مقابل

غنیتم که اخصاف مصاحف لشکر مغول بود و درآمد و بعد از چند روز بعد از آنکه مکر را طریقین جوانان کاظمی و مدینه
و مردانگی داده بودند و زری که نوبت قراولی ملازمان شاهزاده عالمیان جلال الدین محمد اکبر میرزا بود
جنگ صفت روی داد و از یک طرف بیрам خان خانان و از جانب دیگر اسکندر خان و عبدالعزیز خان
اوزبک و شاه ابوالمعالی و علی قلی و بهادر خان بر مخالفان حمله آوردند و هر یک از خوانین و رین و
آقدر لوازم شجاعت و مردانگی ظهور می آوردند که فوق طاقت بشری بود و توفیق حال و آن مرد آمده و
لشکر افغانان که قریب بصد هزار کس بودند از آنکه مردمی شکست یافتند و سکندر و بهادر آورده سپاه ظفر
پناه مخالفان را تعاقب نموده بسیار از ایشان را بقتل آوردند و غنیمت بسیار بدست آورده منظر و منصوب
بلازمست آنحضرت آمده بر اسم تهنیت قیام نمودند و منشیان بموجب حکم فتاح نامه بنام حضرت شاهزاده عالمیان
که بحسن تمام ملازمانش فتح تروی نموده بود و قلم آورده باطراف و اکناف فرستادند و اسکندر خان و بیک
متوجه دلی گشت و اردوی بزرگ از راه سمانه عازم پای تخت هندوستان شده جمعی از افغانان که در
دلی بودند جان تک مایرون بردند و سکندر خان بشهر درآمد و ابوالمعالی را بدفع اسکندر بجانب لاهور که کوهستان
سوالک گریخته بودند فرستادند و راه رمضان حضرت بدلی آمده بار دیگر در اکثر سواد هندوستان خطبه که
بنام نامی آنحضرت شد آنکه در رکاب ظفر انشباب ارتکاب سختی نموده بودند باحسن و جود نوازش یافته
هر یک حاکم ولایت شدند و بقیه این سال عبس و عشرت گذشت چون شاه ابوالمعالی که بدفع سکندر رفته بود
بامرای کولی نیکو سلوک نکرده و در اقطاعات ایشان تصرفات کرده بخانه عامه نیز دست اندازی نمود و سکندر
روز بروز قوی می شد و اخیر که آنحضرت رسید بیرام خان را بمنصب اتالیقی شاهزاده عالمیان سرفراز فرموده
در رکاب آنحضرت بدفع اسکندر تعیین فرمودند و حکم شد که شاه ابوالمعالی بحصار فیروزه آید و دایم و درین ایام
قنبر دیوانه نام میان دو آب و سبیل جمعی را با خود متفق ساخته بنیاد قارت و تاراج نهاد و مردم کوتاه اندیش و
واقع طلب از هر طرف نزو او جمع آمدند و علی قلی خان سیستان بدفع او نامزد شد و در قلعه بدوون متحصن گشته چند روز
ملاش کرد و در آخر بقوت درآمد و قنبر بیک گرفتار گشته بقتل رسید سرش را بدرگاه فرستادند و از عجایب اقصای
آنکه هفتم ربيع الاول بودند و یک بوقت غروب که حضرت جنت آشیانی بر بالای بام کتابخانه برآمده لفظ ایستاد
و وقت فرو آمدن هوزن و بانگ نماز شروع کرده آنحضرت در رتبه دوم تعظیم نشست بوقت برخاستن پاک
مبارکش بلغزید از نردبان جدا شده بر زمین آمد و اهل مجلس اسیمه شده و آن حضرات را که هموش شده بودند
بدرون خانه و آوردند بعد از لحظه اقامت یافته سخن گفت و اطباء در معالجه سعی بسیار نمودند و اما سود نکرد و روزی
دیگر که ضعف آنحضرت بسیار شد کار از معالجه گذشت نظر شیخ جوئی بلازمست شاهزاده عالمیان بطرف پنجاب

باید کرد و حسن بحبت خاطر فرید که فرزند خلعت و بزرگ ترین فرزندان بود موقوف میداشت فرید بی با امیدوار
 از حکومت برگنات کشید حسن داروغی را بسلیمان واحد داده عذرخواهی فرید نموده گفت که چنانچه تو کاروان
 و صاحب تجربه شده میخاهم برادران تو نیز سر برآه و بخت شوند و در آخر قاتم مقام من تو خواهی بود آنقصه چون حکومت
 برگنات بسلیمان واحد قرار گرفت فرید نومید شده سعادت ملازمت پدر را گذاشته با گره رفت و در خدمت
 دولت خان که از امرای کبار سلطان ابراهیم بود قرار گرفت مدت مدید خدمت کرده او را از خود راضی ساخته
 روزی دولت خان از فرید پرسید که هر مطلب و مدعا که داشته باشی بگو تا بتقدیم رسانم فرید گفت پدر من پیر
 بدست سحر و جادوی کثیرک هندی مبتلاست از غلبه استیلائی آن کثیرک برگنات و جاگیر پدر و سپاهیان خود
 و پیریشان اند اگر آن برگنات با هر دو برادر عنایت شود یک برادر همیشه با پانصد سوار در خدمت سلطان باشد
 و یکی سرانجام برگنه و سپاهی نموده خدمت پذیر میبموده باشد در روز دولت خان این سخن را بعضی رسانید
 سلطان فرمود که بدریست که گله و شکوه از پدر دارد دولت خان این حرف را بفرید گفته او را دلجویی نموده گفت که من
 باز بوقت صلاح بعضی رسانیده بهم سازی تو خواهم کرد و در وظیفه یوسیه افروده او را نگاه داشت و فرید از جهت خلوت
 خوش و آشنائی گرم و مروت و دلنجان همراهی او میبمود تا آنکه حسن پیرا و فوت شد دولت خان خبر فوت حسن را
 بعضی سلطان ابراهیم رسانید و برگنات پدر را بجا گیرید و برادر او گرفت و فرید فرمان حکومت سهرام و خواص و
 مانده گرفت و بجا گرفت و بر سرانجام سپاهی و رعیت مشغول گشت سلیمان با فرید مقاومت نتوانست نمود و فرار
 نموده پیش محمد خان سور که حکومت برگنه و نزدیک هزار و پانصد سوار داشت رفت محمد خان با سلیمان گفت
 که شنیده میشود که بایر باد شاه بهندوستان درآمده و میان سلطان ابراهیم و بادشاه جنگ خواهد جنگ خواهد
 اگر سلطان ابراهیم بفرید بفرستد و بخدمت سفارش خواهم کرد سلیمان بی تجلی نموده گفت که اینهمه انتظار نمی توانم برد
 ما در و عیال من سرگردان میگردد و محمد خان پیش فرید فرستاده میان برادران بصلح دلالت کرد و فرید گفت آنچه
 حصه ورثه سلیمان در حیات پدر بود قبول دارم اما در حکومت بشرکت راضی نمیتوانم شد چه دو شمشیر در یک نیام
 و دو حاکم در یک شهر آرام نگیرد چون مطلب سلیمان شرکت در حکومت بود راضی نشدند محمد خان سلیمان را تسلی نموده
 گفت که خاطر جمع دار که حکومت را بر و از فرید گرفته بتو خواهم داد چون فرید بر خیال اطلاع یافته در فکر خود مشغول
 منتظر معامله حضرت بایر باد شاه و سلطان ابراهیم بود چون خبر گشته شدن سلطان ابراهیم و فتح بادشاه شنید
 بلازمیت چهار خان و لد و ریای خان که خود را سلطان محمد خطاب داده بود و ولایت بهار را فرو گرفته و واسه
 سلطنت برافراخته بود رفته در سلک نوکران او منتظم گشت روزی سلطان محمد لشکر رفته بود ناگاه شیر
 ظاهر شد فرید پیش مقابله شده و بزخم شمشیر را ملاک گردانید سلطان محمد او را نوازش کرده خطاب شیر خانی داد

فته رفته تیرخان از خدمت سلطان قرب اختصاص تمام حاصل گشت و سلطان محمد و کالت پسر خود جلال که
فردو سال بود بشیرخان مقوض داشت و او را انالین ساخت بعد از مدتی بشیرخان بخت جاگیر گرفته که
حسب اتفاق از سیاه و زیادت ماند سلطان محمد روزی بکله شیرخان میگرد و در مجلس میگفت او از وعده خلفت خود
نی آید محمد خان حاکم جوئے بعض رسانید که او انتظار آمدن سلطان محمد بن سلطان مسکنه در دارد و مزاج سلطان
استخفاف ساخته گفت علاج آوردن او آنست که سلیمان نام برادر او را که پسر در حیات خود قائم مقام خود است
و در محبت که از و گرختی با من میباشد اگر جاگیر شیرخان با و لطف شود بشیرخان در ساعت خوابانند سلطان محمد
بواسطه حقوق خدمت شیرخان بی گناه ظاهری بتغیر جاگیر اراضی نشده بمحمد خان گفت که بطریق مناسب
لاق باشد تقسیم رکنات جاگیر شیرخان را میان برادران کرده تسکین فتنه و فساد و بد چون محمد خان بجای
خود که جوئے بود آمد شادی نام غلام خود را پیش شیرخان فرستاد و پیغام داد که بتبیت احمد و سلیمان و برادران
پیش منند حصه و رسد ایشان را بر سر شیرخان در جواب گفت که ولایت روه نیست که ملک کسی باشد ولایت
هندوستانست هر که را بادشاه جاگیر میدهد بعلق با و میدار و تا امر فرورش سلاطین چنین بوده است
که آنچه مال بیت میبود از روی شرح میان فرزندان قسمت میکردند اما هر که اشایسته بر کار میدانستند حکومت
سرو میکردند بیت ملک میراث نگیرد کسی و تا نرسد تیغ و دوستی بسی بد و من حکم سلطان ابراهیم
بمسلم و خواص پور نمانده را منصرف چون شادی بخدمت محمد خان رفت آنچه گذشته بود گفت محمد خان
را شفت و فرمود که شادی با تمام جمعیت او با اتفاق سلیمان رفته خواص پور نمانده را گرفته حواله سلیمان
و اگر شیرخان مانعت پیش آید جنگ کرده او را منهدم ساخته هر دو پر کنند از و گرفته حواله سلیمان نماید جماعت
لشکر کوچک سلیمان گذشته بیاید اتفاقا در وقت از جانب شیرخان سکنا نام غلام او که پدر خواص خانست
دار و ده خواص پور نمانده بود بشیرخان خبر آمدن شادی و سلیمان را بشنیده بیکه نوشت که در مقاومت و مدافعت
تقصیر ننماید شادی و سلیمان که بظاہر خواص پور رسیدند ملک بیک جنگ برآمد و قتل رسید و لشکر شیرخان
خورده بمسلم آمد شیرخان را تاب مقاومت نمانده از او در فتنه طرف دیگر که بعضی گفتند که نزد سلطان
باید رفت شیرخان و آنست که میفرماند که اگر بکست و سلطان محمد بخت من خاطر او را از دست نخواهد داد
عزم نمود که بخدمت سلطان جنید ببالاس که از جانب حضرت بابر بادشاه حکومت کرده مانک پور داشته
باید رفت و قریه کناس خود را بباور نظام در میان آورد و رای او نیز برین قرار گرفت و بارسال سوار
رسائل خدمت سلطان جنید عهد و قول گرفته آمد و پیشکش بسیار گذارید و در سلطان جنید فوج
کوچک گرفت جاگیر خود را از آن چون تسلیم نمود دست داشت فرزند خود بکوچک و بکوچک

شیرخان با پرگنه جوئد و دیگر پگنات نواحی آنجا بتصرف شیرخان درآمد شیرخان کوکیان را برانواع خدمت کاری وزیر
 وادون و لجوی نموده با تحف و هدایا لاق بخدمت سلطان جنید فرستاد و اقوام و قبیلۀ خود را که گرنجیه در کوه درآمده بود
 طلب داشته جمعیت تمام کرد و محمدخان پیغام نمود که غرض انتقام از برادران بود و شمار بجای عم خود میدانم از تنگ
 کوه برآمده پگنات خود را متصرف شوید مرا پگنات خود واسیچ از خلاصه سلطان ابراهیم بدست آمده بس است
 محمدخان نیز آمده بجای خود قرار گرفته زمین منت شیرخان شد چون شیرخان جمعیت خاطر دست واد نظام برادر
 خود را در جا گیر گذاشته خود بخدمت سلطان جنید برلاس در کوه رفت اتفاقاً دران ایام سلطان جنید بخدمت
 حضرت فردوس مکانی با بر باد شاه میرفت او را همراه برادر شیرخان ملازمت حضرت بادشاه نموده داخل دلتخوانان
 شد و در سفر چندیری و در رکاب ظفر انساب بود چون چندگاه در لشکر گذر آیند و طرز و طرح و روش سلوک مغول را
 مشاهده کرد و روزی با یاران خود می گفت که مغول را از هندوستان بدر کردن آسانست گفتند که بچه دلیل میگویی
 گفت بادشاه خود بمقامات کمتر میرسد و با میدوز را میگذارد و وزیر مقتضی رشوت کار کرده و حق سلطنت بجای نمی ورنه
 عیب افغان نیست که با هم اتفاق ندارند اما اگر مرادست رس شود افغان را یک رنگ متفق ساخته نفاق از میان
 بردارم یاران او برین داعیه که در آنوقت محال می نمود خنده میکردند و تشخیر مینمودند و روزی در مجلس حضرت فردوس سگاه
 در وقت طعام خوردن طبق ماهیچه را پیش شیرخان نهاده بودند و او از خوردن خود را عاخر یافته کار دکشیده ماهیچه را
 ریزه ریزه ساخته بقاشق خورون گرفت بادشاه بر اینحال واقف شده بمیر خلیفه گفتند که این افغان غریب کاری
 کرد چون از کار بایستی که با محمدخان کرده بود مطلع بودند بر فم وزیر کی او اشارت کردند شیرخان از همربانی بادشاه
 با میر خلیفه آگاه شده این قدر دانست که بنظر عبرت منظورست و آمیختی که علاوه و اهمیت که داشت شد هانشب از
 لشکر فرار نموده بجای خود رفت و سلطان جنید برلاس نوشت که بمن رسید که محمدخان بسلطان محمد گفته است که شیرخان
 پیش مغولانست بر سر پگنات او فوج باید فرستاد و من چون میدانم که چون رخصت من زود میسر نخواهد شد و وقت
 تنگ شده بود میرعت خود را بجای گیرسانیدم و خود را در زمره دلتخوانان بیرون میدانم القصه چون شیرخان از جا
 مغول مایوس و متوهم شده بود با اتفاق برادر باز پیش سلطان محمود رفت سلطان محمود او را نوازش کرده اما بقی
 جلال خان پسر خود با و مقرر فرموده بحسب تقدیر دران ایام سلطان محمود فوت کرد و جلال پسرش این خور و سال
 قائم مقام شد و والدۀ جلال خان دودانام مهات را از پیش خود گرفته با اتفاق شیرخان حکم میراند و در همان ایام
 مادر جلال خان نیز فوت کرده حکومت ولایت بهار من حیث استقلال بشیرخان قرار گرفت محمد دوم عالم نام
 از امرای بنگاله که امارت حاجی پور داشت با شیرخان رابطه موافقت بهم رسانیده سلطان بنگاله از و خاطر
 دیگرگون کرده قلع خان را که از امرای کبار بود به تشخیر ولایت بهار و استیصال محمد دوم عالم فرستاد و شیرخان

هر چند در صلح زو ملائمت نموده خانه نکرده و آخر با اتفاق افغانان دل بر مرک نهاده قرار جنگ داد چون طرفین بهر
 جنگ عظیم شد و قطب خان کشته گشت و شیرخان غالب آمد و فیصل و خزان و چشم بنگاله تبصر و شیرخان در آمده سبب
 از دیاد قوت و غلبه او شد از نجات که نوحانیان که در اصل بر شیرخان ناطوش بودند قصد کشتن او کرده در آن باب
 بجلال خان که او نیز نوحانی بود گفتکاش دادند و همی از متعلقان جدا شد شیرخان از آن حال خبر داد و او خود را
 دور انداخته بجلال خان گفت امرای شما از روی حسد بمن در مقام نفاق اند اگر شما در علاج این امر بے
 مینمائید مرا بضرورت از خدمت شما جدائی اختیار باید کرد جلال خان گفت بدینچه صلاح تو باشد من بیرون میستم
 شیرخان گفت ایشانرا دو فرقه باید ساخت یک فرقه را تحصیل زیر پرگنتا فرقه دوم را بمقابل غنیم که بنگاله است
 باید فرستاد و عاقبت جلال خان و نوحانیان از دفع شیرخان عاجز شده قرار دادند که ولایت بهار اجماع
 بنگاله داده نوکر او و نوحانیان جلال خان را بران داشتند که شیرخان را بهما بخا در برابر بغل گذاشت و خود بخدست
 والی بنگاله رفت و سلطان بنگاله را ابراهیم خان را که پسر قطب خان بود بلوکم او داده بر سر شیرخان فرستاد و شیرخان
 در قلعه که کرد خود ساخته متحصن شده هر روز جمعی را بجنگ می فرستاد و فوج غنیم را می شکست تا آنکه ابراهیم خان مدد
 دیگر از حاکم خود طلبید بعد از آنکه شیرخان دریافت که از غنیم مدد دیگری آورد و مردم خود را دلاری نموده بر جنگ مستعد
 ساخت و وقت باید مردم خود را مهیا نموده از قلعه بیرون آمد و لشکر بنگاله را صف پیاده و سوار آتشبازی و فیلانرا
 ترتیب داده مقابل نمود و شیرخان فوجی از مردم خود را برابر ایشان داشته مردم گزیده خود را در عقب بلند می مخفی
 ساخته قرار داد که مقابل در مقابل غنیم تیراندازی نمایند پشت داده برگردند تا سواران ایشان بتعاقب از میان
 توپخانه بیرون آیند و جلو و یراق سازند هم چنین کردند درین اثناء لشکری که مخفی بود بیکبار حمله آورده و مار از روزگار بنگالیان
 بر آوردند و ابراهیم خان پشت گردانیده بقتل رسید و جلال خان نیمجانی تنگ و پابیزون بر دوش بنگاله رفت و تمام شرم
 فیلان توپخانه بنگالیان بدست شیرخان درآمد و ملک بهار جانی گشت استعداد سلطنت بهم رسانید گویند در آنوقت
 تاجخان نامی از جانب سلطان ابراهیم لودی ب حکومت قلعه چنار اشتغال داشت او را زنی بود لا و ملک عقیقه که
 تاجخان را با و نهایت میل و محبت بود و پسران تاجخان از دیگر زنان بودند که از کمال رشک و حسد در مقام
 کشتن لا و ملک بودند اتفاقاً یکی از پسران تاجخان که کلاتر از همه بود شبی شمشیری بلا و ملک انداخت و فم کاری
 میا مد و غوغا برخواست که لا و ملک را کشتند تاجخان شمشیر برهنه در دست خود را رسانیده قصد کسر کرد و پسر چون تغییر
 داشت که از پدر خلاصی چون ممکن نیست بر قتل پدر مبادوره نمود و شمشیر آن بی سعادت کار کرد افتاد تاجخان
 بقتل رسیده چون پسران تاجخان سر انجام قلعه و ولایت و سپاه نتوانستند نمود و شیرخان که در همسایگی بود
 بر منغنی اطلاع یافته بمیر احمد ترکمان سخن در میان آورد و بعد آمدن رسولان قرار بران یافت که شیرخان عقد

لا و ملک نموده بکلی خود در آورده قلعو چنار را متصرف کرد و شیرخان عهده دلا و ملک نموده قلعو را با خزان و دفتار متصرف گشت **س** چون هنگام رسیدن در سردتنگ به مردم خود کند کام دل آهنگ بدزدی بجائی رساند دیده نوری که نظاره میسر نبود از دور در حال این احوال سلطان محمود بن سکندر لودی از صدمه افواج فرودس بکام بابر با شاه پناه براناسا بنجا برده با تفاق راناسا و حسن خان میواتی و دیگر زمینداران بر فرودس مکانه آمده و نواحی قصبه جانو جنگ کرده شکست یافت بود در محل خود چنانکه مذکور شده سلطان محمد در نواحی قلعو چنار وری بشب می آورده اتفاقا اکثر امرای کبار لودیان که در ولایت بیهیست استماع نموده بودند هر کس بطلب سلطان محمود فرستاده او را طلب داشتند و سلطان محمود بیهیست آمده بعضی امرای بزرگ حکومت نشست و از انجا بانگرگان بولایت بهار در آمده چون شیرخان دید که افغانان از متابعت سلطان محمود چاره نیست به علاج شده بلازمست و رفته اطاعت و انقیاد نمود و امرای سلطان محمود ولایت بهار را میان هم تقسیم نموده پاره بشیرخان گذاشته عذرخواهی کردند که هرگاه ولایت جوینور از تصرف مغول بدر آیم باز ولایت بهار من حیث الاستقلال از تو خواهد بود شیرخان درین باب قولنامه سلطان محمود گرفت بعد از مدتی جهت سرانجام لشکر خست جای گرفته بسمرام آمد درین وقت سلطان محمود بر سر ولایت جوینور و جنگ مغول میرفت کس بطلب شیرخان فرستاد و او در جواب نوشت که متعاقب سرانجام لشکر نموده میسر امرای سلطان محمود گفتند که چون شیرخان بر و محیل و مکارست مناسب آنست که بجای گیر و رفته همراه باید گرفت سلطان بالشکر خود متوجه سمرام شد شیرخان استقبال نموده لوازم هماننداری و خدمتگاری بتقدیم رسانید و سلطان محمود چند روز آنجا بود و متوجه جوینور شد امرای حضرت فرودس مکانی که در جوینور بدنتاب مقاومت نیاورده رفته و جوینور و نواحی در تصرف افغانان در آمده تا ولایت لکنوتی در آمده متصرف شد درین وقت حضرت فرودس مکانه در نواحی کلینچ در تشریف داشتند چون غلبه و طغیان افغانان بعرض رسید عنان غریمت بدفع رفع این طائفه معطوف فرمودند سلطان محمود بپن بانیرو امرای افغانان در برابر مقابله نمودند چون شیرخان از سرداری و کلائی بین بانیرو در تاب بود خواست که خورد و کلان باشد و از روش کار غلبه بر اس العین مشاهد می نمود و در خفیه میبرد و یک که از امرای کبار و پسر سالار مغل بود پیغام کرد که چون پرورده حضرت فرودس مکانی ام در وقت جنگ سبب هزیمت افغان خواهم شد و روز جنگ با فوج خود طره داده خواهم رفت روز جنگ که صفوف طرفین آراسته شد موجب گفت خود عمل نموده پشت داده گزیران شد و گریختن او باعث شد و لشکر اولیای دولت جنت اشیانی بفتح و فیروزی ختصال یافتند سلطان محمود بولایت تهر رفته گوشه گرفت و ترک سپاهگری داد تا در سنه تسع و اربعین تسعمائه در ولایت او دیشه فافت یافت و حضرت جنت اشیانی بعد از فتح متوجه آگره شد امیر بزرگ پیش شیرخان فرستادند که قلعو چنار بسپارد و شیرخان در ولایت

براید بهار از درخت به حضرت جنت آشیانی مدت سماء در شهر کور که در کتب سلف بلکنوئی مذکورست توقف نموده
 بغیش و نشاط گذرانیدند و در وقت خبر رسید که مرزا هندال در آگره و میوات علم مخالفت برافراخته شیخ بهلول را
 بقتل رسانید و مرزا کامران بهیت لشکین این فتنه با گره آمده هست آنحضرت جهانگیر قلی بیگ را با پنجاه سوار انتخابی
 در کور گذاشته مراجعت فرمودند چون لشکر بادشاهی از کثرت باران و گل ولای بسیار مان شده و اکثر سپاه
 و سپاهیان تلف و سقط گشته نهایت بی سرانجامی بجال لشکریان راه یافته بود شیرخان وقت را ضمنت نموده
 بالشکری از مور و طخ زیاد در سر راه آمده در نواحی جو سامقابه نموده گردش خود قلع ساخته نشست و بعد از سل
 رسائل شیخ خلیل نام شخصی را که مرشد خود میدانست بخدمت جنت آشیانی فرستاده پیغام کرد که تا کرسی ولایت
 بهما بتصرف اولیای دولت گذاشته خطبه و سکه بنام نامی آنحضرت میسازم چون مقدمه صلح قرار گرفت لشکریان
 بادشاهی نسبت بدیگر روز بامید فدا شدند و آب جوشانرا پل نشد صبح روز شنبه استعما به شیرخان بالشکرهای
 آراسته و فیلان کوه پیکر بجنب آمد و افواج بادشاهی را فرصت ترتیب نشد شکست افتاد و جنت آشیانی در کمال
 پریشانی متوجه آگره شدند ۵۰ سال گوهر خیمه و زنگ گوی صلح ساز و جهان گاه جنگ ۴۰ ساله نباشد کاملاً
 گهی باشد عروسی گاه خواری ۴۰ شیرخان مراجعت نموده به بنگاله رفت و جهانگیر قلی بیگ را بالشکر که آنجا بودند دفعات
 جنگ کرده علف تیغ ساخت و خود را سر شاه خطاب داده خطبه و سکه بنام خود کرد و سال دیگر با غلبه و شوکت تمام متوجه
 آگره شد و در وقت که بیگانه را بیگانه بایست ساخت مرزا کامران از خدمت جنت آشیانی جدا شده بلا هو رفت
 و امرای خنثی بنیاد مخالفت نهادند چنانچه گذشت با وجود اینحال جنت آشیانی از آگره استقبال نموده بقبوچ شتافته
 از آب گذشتند در محل لشکر جنت آشیانی به پنجاه هزار سوار میر رسید و در روز عاشوره سنه ۱۰۰۰ و ۱۰۰۰ و ۱۰۰۰
 بادشاهی کوچ کرده اراده فرود آمدن منزل داشت که شیرخان بجنب آمد و افواج جنگ ناکرده بهر میت یافت
 و جنت آشیانی در آب اسب انداخته بجهت تمام بدر آمده متوجه لاهور شدند و شیرخان متعاقب تالا هو رفت
 و جنت آشیانی بجانب سند روان گشت و مرزا کامران بکابل شتافت چنانچه در محل خویش مذکور است شیرخان
 تعاقب نموده تا خوشاب رسید و سید سید علی خان و غازیخان و فتح خان بلوچ و دوالی که سردار طائفه بلوچ بودند آمده
 شیرخان را دیدند شیرخان کوستان تته و حوالی کوه بالنا تته را ملاحظه کرده در جایکه احوال قلع و رستاس طرح قلع
 انداخته خواص خان بهیت خان نیازی را بالشکر بسیار گذاشته بجانب هندوستان مراجعت کرد چون با گره
 رسید شنید که خضر خان ترک از جانب او حاکم بنگاله بود و دختر سلطان محمود بنگالی را در عقد آورده و نشست و نشست
 بروس و طریق سلاطین سلوک مینماید شیرخان علاج واقعه را پیش از وقوع واجب دانست بجانب بنگاله رفت
 نمود خضر خان مذکور را مستقلاً با و شتافته محبوس گشت شیرخان ولایت بنگاله را بچند کس جاگیر کرده ملوک طوافت

ساخت قاضی فضیلت را که از علمای ولایت کره بحسن دیانت و امانت اقصاف داشت و در آن زمان و آنوقت
بقاضی فصاحت مذکورست امین ولایت ساخته صلح و فساد ملک را در قبضه قدرت در گذاشت و مراجعت نمود باکره
آمد و در سال ستمش و اربعین و شصت و نه بمیت تسخیر ولایت مالوه حرکت نمود و چون بگوالبیار رسید شجاع خان از امر
گوالبیار را محاصره داشت ابو القاسم بیگ که از قبل خست آشیانی در قلعه بود آمده شیرخان را دید و قلعه را داد چون بالو
رسید ملو خان حاکم مالوه که از نوکران سلاطین خلج بود از راه صلح و رآدمه بی طلب با یلغار آمده او را دید بعد از
چند روز بهیاسی که بخاطر او راه یافت راه فرار پیش گرفت و شیرخان حاجی خان را بکومت مالوه گذاشته شجاع خان
نیز در سرکار سوانسن کرده همانجا گذاشته متوجه رقیبش شد متعاقب این ملو خان باز آمده جنگ کرده از پیش حاجی خان
و شجاع خان شکست یافت چون فتح بنام شجاع خان شد شیرخان حاجی خان را پیش خود طلبید و حکومت مالوه
بنام شجاع خان مقرر کرد و چون بنواحی رقیبش رسید المچیان چرب زبان فرستاده قلعه را از گماشتهای سلطان محمود
خلجی صلح گرفت و از آنجا با گره اندک و چون خبر فرار ملو خان بشیرخان رسید شیرخان در بدیهه مصرعی گفت و شیخ عبدالحی
ولد شیخ جمال کینو مصرع دوم گفت چون خالی از طغی نبود بنا بر شبت افتاد بیت با ما چه کرد و یک ملو غلام کید
تولیت مصطفی را لایق فی عبید فی الجملدت یکسال در آگره قرار گرفته سرانجام ملک ولایت نموده بهیبت خان حکم
فرستاد که ملتانرا از طرف ملو خان بر آورده متصرف گردد و از رفته بفتح خان بلوچ جنگ کرده غالب آمد ملتانرا مسخر ساخت
و چون این خبر بشیرخان رسید او را رعایت کرده خطاب عظم بهایون داد و در سنه خمسین و شصت و نه پورن مل و لدر اجه سلمه
پور به که از طائفه راجپوت کملوت پور در قلعه را بسین علم غلبه و استیلا برافراشته اکثر رگنات نواحی را متصرف شده
و و نه راجپورات هندی و مسلمیه و حرم خود را آورده در زمره پاتران رقااص نظام داده بود عرق جمعیت شیرخان در
حرکت آمده به تسخیر قلعه را بسین پرداخت چون مدت محاصره بامتداد کشید سخن صلح در میان آورده به پورن مل با عیال
و بسایاتی خود با چهار هزار راجپوت نامی از قلعه فرود آمده منزل کرد و علما وقت خصوصاً امیر سید رفیع الدین صفوی با وجود
عهد و پیمان بر قتل پورن مل فتوی دادند شیرخان تمام لشکر و فیلان کوه پیکر آراسته بر سر منزل پورن مل فرستاد که از اطراف
لشکر او را در میان گرفتند پورن مل و راجپوتان دل بر برگ نهاده و کارش بانی کردند که داستان برستم بستان با چپ
شده و پروانه وار خود را دم بر تیغ و تیرو دندان فیل زده هلاک ساختند و زنان و فرزندان خود را کشتند و سوختند و
سعد و ممشد شیرخان مراجعت نموده با گره آمد و چند ماه قرار گرفته بتازگی سرانجام لشکر نمود و تسخیر ولایت مار و ارشد
و در هر منزل کرد و لشکر خود را بقلعه و خندق استحکام داده لازم مخم و اقصیاط بتقدیم میرسانید چون زمین ریگستان
رسید ساختن قلعه متعذر گشت بفکر صائب و اندیشه درست فرمود که جوالکا پرریگ ساخته بر بالای هم نهاد و قلعه
میساختند و لا بر سر مالو که حکومت ولایت مکور وجود پور داشت و در میان راجهای هندوستان بکثرت لشکر و

ممتاز بود و رفت درین وقت قریب پنجاه هزار سوار را چپوت و قتل رایت رامی مالدیو مجتمع گشت شیرخان
 مدت یکماه در نواحی اجمیه برای مالدیو بجانب نو خطها نوشته نوعی ساخت که خطه بادیست رامی مالدیو
 بودند و دیگر سواران را چپوت هر چند گفتند که این عمل نتیجه مکر و تزویر شیرخانست رامی مالدیو به تشلی شده قرار
 بر جنگ نتوانست داد عاقبت کونیا و دیگر امرای ای مالدیو قرار جنگ داده بست هزار سوار از وجدا شده
 بمقابل و مقابل شیرخان شتافتند و اراده شبانخون نموده راه را غلط کرده قریب بصبح صادق پنج شش هزار
 کس رسیدند و بعد از تلافی فریقین جنگ صعب دست داده و کار جنگ بکار و خنجر رسید و راجپوتان از
 اسپ فرو آمده دامان هم بیکدیگر بستند و شیرخان و لشکر از اطراف در میان گرفته کونیا و اکثر راجپوتان را
 بقتل رسانیدند گویند در آن سفر که یازده هزار نفر راجپوت کشته شد و از افغانان نیز جمعی کشته بقتل رسیدند و بعد
 ازین فتح که در خورد بازوی او بود مراجعت نموده به رشتبور آمد چون قلعه رشتبور را بجای گیر عادل خان پسر
 بزرگ خود داده بود و عادل خان چند روزه خصمت گرفته که سر قلعه و سامان آنجا نموده خود را متعاقب برساند
 و شیرخان از آنجا بجانب قلعه کالینج که محکم ترین قلاع هندوستانست نهضت گیر و راجه کالینج در مقام مخالفت
 شده تحصن گشت شیرخان قلعه را مکر و دار و میان گرفته بساختن نقب و مرکوب و سبابه اشتغال نموده چون
 سبابه بقلعه رسید و شیرخان از اطراف جنگ انداخته در جای که خود ایستاده بود چغتای پر داری تفکرت نمود
 که قلعه اندون می انداختند اتفاقاً یک حقه بر دیوار قلعه خورده برگشت و شکست در میان دیگر حقه افتاده آتش
 در گرفت شیرخان با شیخ ظلیل و ملا نظام و دشمنان و دریا خان سردانی سوخته شد و با آن حالت بمحل
 رسانید بهر خطه که نفس میکش و شو بهم میرسانید فریاد کرده لشکر را جنگ ترغیب مینمود و مقربان خود را بتاکیه
 و اهتمام جنگ میفرستاد و در آخر آن روز فتح قلعه شینده و دیعت حیات سپرد و پانزده سال بامارت و امر
 گذرانیده و پنج سال فرمانروائی هندوستان کرد شیرخان بعقل و دما و تدبیر صائب امتیاز داشت و اشاره
 پسندیده از بنگاله و سنارگان تا آب سندیه که آب نیلاب شهر دارد و دیگر و پانصد کرده است بهر یک کوفه
 سرای ساخته چاه و مسجد از خشت بخته و گچ در آن بنا نهاده مقری و امام تعین فرموده ایشان را وظیفه سنین
 ساخت و در یک دروازه سر آب و طعام بخته و خام بجبت مسلمانان و در دروازه دیگر بجبت هندوان
 مقرر کرده بود که دائم میرسانیدند و در هر سرای و واسپ مام که بزبان هند بکاک چوکی مشهور است گذاشته بود
 که هر روز خبر نیلاب اگر در اقصای بنگاله بود میرسید و درین راه از هر دو جانب درخت میوه دار از درخت انبه
 و کمرنی و غیره نهال کرده بود که خلایق در سایه او آمد و شد مینمودند و بهین طریق از اگر تا مند و تیر و هر یک کرده سر
 و مسجی ساخته بود و امنیت را بر تبه بود که اگر از اسلحه سبک بران طلا داشتی در صحرای شبها خواب کردی و حاجت

پاسبان بنودی گویند که چون ابنه دیدی گفتی که نماز شام سلطنت رسیدم تا سفت خوروی شتر منجک ما و ابا
 هندوستان گفتی و این بیت سخن نگین او بود و بیت شهادت باقی ترا باد و انتم به آن شیر شه بن حسن سور قائم
 همداوقات خود را صرف کار خلاق و سرانجام سپاهی و تیمار عیت کردی بر طریقه عدل و داد استقامت
 بنودی بیت پس از مرگ هر کس که زو نام مانده همانا که در زندگه کام مانده و کلمه ز آفتاب مرد تاریخ فوت او
 ذکر احوال سلیم خان بن شیرخان در وقتی که شیرخان فوت شد جلال خان پسر او در قصبه دیوان
 از توابع تته و عادلخان پسر کلان او که ولیعهد بود و در قلعه رشتنور مانده بود و امر او دید که چون آمدن عادلخان زود
 نیست و وجود حاکم ضرورت است کس بطلب جلالخان فرستادند و او در پنج روز خود را رسانیده به عیسی خان حاکم
 و دیگر امر او تاریخ پانزدهم شهر ربیع الاول سنه اشنی و تحسین و تسعانه در پامی قلعه کلینچر جلوس کرده مخاطب با سلام
 گشت بر زبان اهل هند سلیم شاه و بر زبان لشکر مغول سلیم خان مذکور است القصبه چون سلیم خان قائم مقام پیش
 برادر بزرگ که عادل خان باشد عرضداشتی نوشته اظهار کرد که چون شما دور بودید و من نزدیک بودم بواسطه
 تسکین فتنه تا آمدن شما محافظت لشکر نموده ام و مرا بخر اطاعت و فرمانبرداری شما چاره نیست و از کلینچر
 متوجه آگره شد چون بنواحی قصبه کورده رسید خواص خان از جاگیر خود رسیده ملازمت نمود بتازگی جشن ترتیب
 کرد سلیم خان را اجلاس داد و بعد از آن سلیم خان بمقتضای دنیا داری مکتوبی دیگر بجانب عادل خان نوشت
 و اظهار محبت کرده طلب ملاقات نمود عادلخان بامر سلیم خان که قطب نائب و عیسی خان نیاز می خواص خان
 و جلال خان جلو باشند نوشت که شما درآمدن و ماندن من چه صلاح می بینید و سلیم خان نوشت که اگر این چهار
 کس آمده مرا تسلی نمایند میتوانم ملاقات را قرار داد سلیم خان هر چهار را نزد عادل خان فرستاد و ایشان بعد
 قول تسلی عادلخان کرده قرار دادند که او را در ملاقات اول خصیت نمایند و هر جا که در هندوستان جاگیر خود
 میخواسته باشد بداند عادل خان باتفاق امر است و ملاقات سلیم خان شد چون بفتح پور سیکری رسید
 در سنگار پور که موجب امر سلیم خان جای ملاقات آراسته بود و سلیم خان ملاقات استقبال نموده کرد و آنها
 محبت برداری از طرفین ظاهر شد و لحظه با هم نشست متوجه آگره شدند چون سلیم خان عذری نسبت
 برادر زحیال کرده قرار داده بود که پیش از دو کس در قلعه آگره با عادل خان همراه نگذار و در وازه مردم
 منع شده جمعی کثیر در آمدند و سلیم خان و تدبیر دوست برآمده با ضرورت اظهار ملائمت نموده گفت که من
 تا غایت افغانان بی سرانگاه داشتم اکنون اینها را بتومی سپارم و او را بر تخت نشاند و پیاپی چای پوسی کرد و عادلخان
 چون عیاش و فراغت جوی بود و مکرور و باه بازی سلیم خان را میدانست قبول نکرده بمناسبت و سلیم خان را بر تخت
 نشاند اول خود سلام کرده بسیار کباب و سلطنت نمود و امر او هر یک بوازم تبار و ایشا ریل آورد و بجای و مقام خود قرار گرفتند

و در همین اثناء قطب خان و عیسی خان و خواص خان عرض نمودند که قبول و غمدی که در میان آمده ایست که در ملاقات اول مبادی خان راخصت نموده بیانه ما توابع بجا گیر او نامزد شود و سلیم خان فرمان داد که چنین کنند و عیسی خان و خواص خان را همراه نموده عادل خان راخصت داد و بعد از دو ماه دیگر سلیم خان خازنی محلدار را که از محرمان و مقرران بود و فرستاد که عادل خان را گرفته مقتدر سازد و زولانه از طلا بدست او فرستاده بود عادل خان این خبر را شنیده نزد خواص خان که در میوات بود رفت و او را از نقص عمد سلیم خان اعلام کرده در نیاب بطارح کرد خواص خان بطول بهم برآمده و خازنی محل را طلبیده همان زولانه را در پای او انداخت و لوای مخالفت برافراخته و امرای که همراه سلیم خان بودند خطا نوشتند و خضیه با خود متفق ساختند و بالشکر کران متوجه آگره شدند قطب خان و عیسی خان در عهد و قول داخل بودند از سلیم خان بخجده عادل خان را در آمدن مرعیات نوشتند و قرار داد چنین شد که هنوز از شب باقی باشد که عادل خان خود را با گره رساند تا مردم بی حجاب و مانع از سلیم خان جدا شده پیش او نمانند اتفاقاً عادل خان خواص خان چون بفتح پور سیکری رسیدند در اینجا ملاقات شیخ سلیم که از مشایخ وقت بود رفتند و چون شب برات بود و خواص خان را نماز که در انشب مقررست توقف افتاد و جاشگاه بنواحی آگره رسیدند و سلیم خان از طرز آمدن آگاه شد مضطرب و از قطب خان و دیگر امر گفت که اگر از من ربا عادل خان مضطرب گشته باشد بود و خواص خان و عیسی خان چرامین خبری نوشتند که من آنرا همیشه خود باز می آمدم قطب خان اضطراب سلیم خان را دیده گفت که باکی نیست هنوز کار از علاج بیرون نرفته است و تسکین این فتنه من متعهدم سلیم خان قطب خان و دیگر امر را که فی الجمله اتفاق بعادل خان داشتند رخصت نمود که پیش عادل خان بروند قصد او این بود که این جماعت را از خود دور کرده بجانب قلعه چهار بدست آوردن خزانة فرار نماید و دیگر باره سامان استعداد لشکر نمود و کار جنگ و محاربه پردازد و عیسی خان بحجاب او را ازین غریت نمی کرده گفت که اگر ترا بر دیگر مردم اعتماد نیست و وزیر کس که از ایام شانزادگی تو که خاصه بود محل اعتماد نیستند با وجود این قدرت و کمیت محبت که تکیه دولت خدا نموده بی جنگ فرار نمایند و امر را هر چند مخالفت باطنی داشته باشد خود بر غنیم فرستاد و از خرم و احتیاط بیرونست لایق آنکه بنفس خود بر تمام لشکر سبقت نموده در میدان کارزار ایستاده پای محکم کنی که هیچکس و نظر شایع جانب مخالفت نخواهد رفت سلیم خان قویدل گشته قرار بر استقامت داد و قطب خان و دیگران را که رخصت نمود باز طلبیده گفت که من بدست خود شما را بغنیم می سپارم نقایذ و رحق بسکال بعد از آن مستعد جنگ شده برآمده ایستاد مردمی که بجا دلخان هم سخن بودند سلیم خان را در محرم دیده از رفتن باز ماندند و در سال داخل شدند و در ظاهر بلذه اگر جنگ واقع شد تا ابتدا سمانی سلیم خان را نودیش نموده هر بیت بر عادل خان خواص خان و لشکر او انداخته خواص خان و عیسی در میوات رفتند و عادل خان جریده و تنها بجانب تهنه رفت چنانچه

حال او پیکس خبر و ارشاد بعد از آن سلیم خان لشکر و عقب خواص خان و صیغی بن بیک تعیین نموده و فرموده بود
میوات جنگ واقع شد و شکست بشکر سلیم خان افتاده بعد از آن خواص خان و صیغی بن بیک و تابینا در ده بجای
لوکمایون رفتند و سلیم خان و قطب خان ناکتب و جمعی بر سر آنها تعیین کرده و او را در دامن کوه کماران
قرار گرفته و اتم ولایت دامن کوه را تاخت و تاراج نموده و خراب میساخت و سلیم خان و رینو قوت خود
بجانب چنار غریمیت نمود و در اثنای راه جلال خان جلو و برادرش خداداد را بحیثیت اتعا که با عا دل خان
داشتند بقتل رسانید و چون بچنار رسید خزانه را بر آورده و بکوالیار فرستاد و خود مراجعت نمود و در آگره
قرار گرفت چون قطب خان در طلبیدن عادل خان و احداث فتنه داخل بود از دهم و راسی که در بطن
داشت از دامن کوه کمایون فرار نموده بلا هو پیش اعظم خان هایون حکم فرستاده طلب قطب خان نموده
اعظم هایون قطب خان را فرستاد و سلیم خان او را بمجوس ساخته با شهزادگان نوحانی که شوهر خواهر سلیم خان
بود و بر مرید کور که چند کس دیگر مجموع چهارده کس بودند مقید داشته تقاضا کوالیار فرستاده شجاع خان حاکم کوالیار
و اعظم هایون را طلب داشت شجاع خان آمده وید و اعظم هایون عذر نوشت شجاع خان رخصت یافته باز بالوه
رفت بعد از آن سلیم خان بحیثیت آوردن خزانه بجای نوه پنهان چنار حرکت کرد و سید خان برادر اعظم هایون
که پیوسته پیش او میبود از راه فرار نموده بلا هو رفت سلیم خان هم از راه برگشته با گره آمد و با حضار لشکر با هم گرد و متوجه
دلی شد چون این خبر بشجاع خان رسید با جمعی از مختصان خود ایلغار کرده پیش سلیم خان رسیده استمالت یافت
سلیم خان روزی چند در دلی بوده لشکر ترتیب داده غریمیت را بهو نموده اعظم هایون و طائفه مخالف با اتفاق خواص
و لشکر کجانب استقبال مشتافته در نواحی قصبه اینالطرفین بهم رسیدند گویند چون سلیم خان بشکر نیازی قریب
شده فرود آمد خود با چندی از نزدیکان بدیدن لشکر نیازی رفته بر تسیه برآمد و چون نظر او بر لشکر نیازی افتاد
و بهما منجا ایستاده گفت که دریا جوش من نیکنی که لشکر با غی را که در برابر اینها فرود آیم فرمود که فوج صف راست
کرده غریمیت جنگ نمایند و رشی که صبح آنروز جنگ شد اعظم هایون برادران با خواص خان کنکالیش و در میان
آورده و در باب نصب حاکم سخن کردند خواص خان را ازاده آن بود که حکومت بعا دل خان که سپر کلان شیر خا
قرار یا بدو نیازیان گفته باشند بیت ملک میراث نیاید کسی تا نزد تیغ دوستی بی و خواص خان از
ازاده ایشان خاطر آزرده بود و قتی که صفها ترتیب یافت و طرفین مقابل نمودند خواص خان بی جنگ طرح داده
بهریمیت نمود و نیازیان حسب المقدور حرکت کرده در مجادله تقصیر نکردند چون حرام علی را نتیجه بعد سالست و
بهریمیت نیست شکست بر لشکر نیازیان افتاده و غالب آمد بیت کسی را که دولت کند یا وری به که آرد که
بالا و کشته و وری به سید خان برادر اعظم هایون با دو کس از همراهان چون سلخ بود و کسی او را نمی شناخت بهما

مبارکباد و خواست خود را سلیم خان رساند و کار او تمام سازد و فیلیانی او را شناخته نیزه بر دوش او کرد و از میان
 حلقه فیلان و فوج خاصه سلیم خان بضر است بدر رفته آتشفشان نیازیان گرنجیه بجانب نکوت که قریب سیصد
 رفتند و سلیم خان تعاقب نموده تا قلعه ریتاس رفت و خواجه و پس شروانی بالشکر بسیار بر سر نیازیان تعیین کردند
 مراجعت نموده با گره رفت و از آنجا بگوالبیاء آمد و در نیوقت شجاع خان روزی بر بالای قلعه گوالبیاء پیش سلیم خان
 میرفت عثمان نام شخصی که شجاع خان وقتی دست او بریده بود بر سر راه کمین کرده فرصت صحبت و بیکبار حربه
 زخمی بشجاع خان انداخت شجاع خان تنه بخانه خود رفت و این عمل را بر اغوامی سلیم خان حمل کرده از گوالبیاء گریخت
 بمالوه رفت سلیم خان تا ماند و تعاقب نموده شجاع خان دریا سنواله در آمد عیسی خان سور را با بست هزار سوار و در
 اجین گذاشته مراجعت نمود و درین قضایا در سزارج و حسین و شحاته دست داده و خواجه ویش که بر سر عظمهایون
 تعیین بود در نواحی زکوت رانا جنگ کرده شکست یافت و عظمهایون تعاقب نموده تا سهند آمد چون این خبر سلیم خان رسید
 لشکر عظیم ترتیب داده بدفع نیازیان فرستاد و عظمهایون برگشته زکوت رفت و چون لشکر سلیم خان قریب
 رسید باز در نواحی زکوت قریب موضع سنبله محارب دست داد و شکست بر فرقه باغبیاء افتاد و عیال و مادر
 عظمهایون اسیر گشت و اسیرانرا بخدمت سلیم خان فرستادند و نیازیان پناه بگلران برده در کوهستان که
 متصل کشمیر است درآمدند و سلیم خان بالشکرگران جهت تسکین فتنه نیازیان حرکت نموده به پنجاب آمد و مدت
 دو سال بالگلران مجادله داشت و در همین ایام شخصی در تنگی راه در وقتی که سلیم خان بیالای قلعه مانکوت می برآمد همیشه
 در دست قصد سلیم خان کرد سلیم خان از کمال چستی و جلاله و غالب آمده او را بقتل رسانید همیشه را شنید
 که خود باقبال خان کشیده بودند چون گلران مغلوب منکوب شدند و قوت در ایشان نماند عظمهایون پیش از آنکه
 در ملاحظه خاطر سلیم خان راه نیازیان گرفته صعب کردند عظمهایون و سعید خان و شهباز خان بقتل رسیدند و
 حاکم کشمیر سربای ایشانرا بخدمت سلیم خان فرستاد و سلیم خان بعد از جمعیت خاطر مراجعت کرد و درین وقت
 مرزا کامران از خجست آشیانی فرار نموده پناه بسلیم خان آورد سلیم خان از روی تکبر و نخوت پیش آمد سلوک
 لائق ننموده مرزا کامران از پیش او فرار نموده بکوه سواک درآمد و از آنجا بولایت گلرخت و این قضیه در قانع
 جنت آشیانی تفصیل مذکور است فی الجمله سلیم خان بدلی رفته چند روز قرار گرفت درین اثنا خبر رسید که خجست آشیانی
 بکنار آب نیلاب رسید گویند که در آنساعت سلیم خان ز لور خود نهاده خون می گرفت و ساعت سوار شده
 روان شد و روز اول سه کوه را منزل کرد چون تو بخانه آراسته همراه داشت و درین هنگام گاوان
 ارا به و مواضع نواحی بودند و او در روان شدن مسارت داشت فرمود که پیاده رجاله بجای گاوان ارا به
 بکشند و هر تو لے را هزار و دویست پیاده کشیدن گرفت و بمرعت تمام متوجه لاهور شد و جنت آشیانی خود

بیشتر مراجعت کرده بود و ذکر کرده شده سلیم خان نیز از لاهور مراجعت نموده در گوالیار قرار گرفت اتفاقاً روزی
 در نواحی اثری شکار میکرد جمعی از سفسدان باغواهی بعضی سر راه سلیم خان گرفت در مقام عذر ایستادند بحسب اتفاق
 سلیم خان براه دیگر مراجعت نمود و آنجا محنت بیکار و معطل ماند چون حقیقت حال سلیم خان رسید بهار الدین
 مدارا که میرفته بودند بسیار است رسانید سلیم خان در گوالیار قرار گرفت هر کس از امرای خود را که بقوت و غلبه
 گمان میبرد و مقید میساخت و میکشت تا در اول سال سده ستین و شصت و نه دانه نبل بر مقعد او برآمد و از شدت
 و جمع خون گرفت و در گذشت مدت نه سال حکومت کرد و از نیلاب تا بنگاله در میان سران سیر خان یک
 سرای دیگر آبادان ساخت و در هر سرای طعام بختی بفقرا سقر کرد و روز بهین سال سلطان محمود گجراتی و نظام الملک
 بحری نیز وفات یافتند و تاریخ اینها قهروال خسروان یافته اند و از قضایای غریبه که در زبان سلیم خان دست داده و آه
 شیخ علاءیت و تفصیل این بر سبیل اجمال آنکه اندر شیخ علای شیخ حسن نام داشت و بجلافت شیخ سلیم و قصبه بیانه بر جاد
 شیخی ارشاد طالبان می نمود چون او رخت بعالم بقا کشید شیخ علای که ارشاد اولاد او بود و بعضی اهل کمالات انصاف داشت
 قائم مقام پدر گشته بارشاد طالبان مشغول شد اتفاقاً شیخ عبداللہ نیازی افغان که از مریدان نامدار شیخ سلیم حشمتی بود
 از سفر که معاودت نمود و روش ممدویه که بعقیده ایشان سید محمد جوپوری ممدی موعود دست اختیار کرده و بیانه
 رحل اقامت انداخت چون شیخ علای را وضع خوش آمد و بخت صحبت او گشت و طریق آبا و اجداد ترک داده
 خلاق را بروش ممدیه دعوت مینمود و برسم این طائفه در بیرون شهر میسایلی شیخ عبداللہ توطن اختیار نمود و با جمیع کثیر از
 احباب و اصحاب خود که بوی گردیده بودند بطریق و تجرید بسیر و در هر روز در وقت نماز تفسیر قرآن مجید بنویس
 میگفت که هر کس که در مجلس او حاضر میبود تا اصلانی کار خود میرفت و ترک اهل و عیال کرده داخل دایره شکر
 شکست و یا از معاصی تائب شده بجا رسید محمد مرید میگردد و اگر گشت با زراعت و تجارت میگردد یک و
 راه خدا صرف مینمود و بسیار همچنان شده که پدر از پسر و برادر از برادر از شوهر مفارقت گردیده راه فقر و فاقه
 گرفتند و در زور و فتوح که با و می آمد خورد و کلان علی السویه شریک بود و اگر خیرے بهم نمیرسید تا و سه
 روز بفاقم میگذازید و اظهار نمی نمود و بیاس افلاس اوقات خود و مصروف میداشتند و شمشیر و سپر و سایر
 اسلحه همه وقت با خود همراه داشته در شهر و بازار هر جانا مشروع میدیدند اول برفق و مدارا منع نموده اگر پیش میرفت
 قرا و جیرا تفسیر آن نامشروع میداد و از احکام شهریه که موافق او میبود و در امداد او میگوشتید و هر که منکر بود قدرت
 مقام و مت نداشت چون شیخ عبداللہ دید که با عوام و خواص در افتاده است او را دلالت سفر حجاز کرد و شیخ علای
 بهمان وضع و حالت که داشت باششده و به قصد خانه دار مردم متوجه آن سفر گشت چون بخواص پور که در حدود
 بود پور واقع است رسید خواص خان مشهور با استقبال او برآمد داخل معتقدان او شده بالاخر از حجت امر

معروف و نئی منکر از ورنجیده و زرمائی که سلیم خان در اگره بحکومت نشست شیخ علائی بواسطه بعضی خیریا که باعث
 مراجعت او شد برگشته در بیانه آمد بموجب طلب سلیم خان در مجلس و حاضر شده برسمیات و آداب ملوک مقید شد
 و سلام مشروع بر سلیم خان گفت و او و علیک السلام بکریه گفته این معنی بر سقربان او دشوار آمد و ملا عبد الله سلطانپور
 مشهور بمخدوم الملک خود با شیخ در مقام انکار بوده فتوی بقتل او داده بود سلیم خان میر سید رفیع الدین فاجع اهلان سلیم
 دانشمند و ملا ابوالفتح تالیسری و دیگر علما الوقت را حصار فرمود و تشخیص این قضیه حواله ایشان نمود و درین مجالس بحث
 شیخ علائی بهر کدام ایشان بقوت طبع غالب و گاه گاهی که تغیر و بیان معانی قرآن میکرد در سلیم خان اثر کرده باو
 میگفت با شیخ ازین دعوی بازائی که تا من تمام قلم و خود محتسب گردانم و تا این زمان بحکم من امر میکردی حالا باذن
 من میکرده باش شیخ علائی این معنی قبول نکرد تا آنکه سلیم خان برخلاف فتوی ملا عبد الله حکم باخراج او نموده بجانب هند
 فرستاد و پهلوان شروانی که از قبل سلیم خان حکومت آنجا داشت تمام لشکر خویش او گردیده در دایره اعتقاد و اخلاص
 او درآمد و مخدوم الملک این معنی را با قبح و جوه خاطر نشان سلیم خان نموده او را از ان سرحد طلبیده درین مرتبه سلیم خان باز
 علما حاضر ساخته بیشتر تشخیص این قضیه مقید شده سلیم خان گفت که انیمرد دعوی مهدویت میکند و مهدی باو شاه
 تمام روی زمین خواهد شد و تمام لشکر تو باین گردیده اند چنانچه خویشان از سید گیر جسته ترا بذهیب او در آورده اند و
 احتمال خلل در ملک ست سلیم خان گوش بسخن مخدوم الملک نکرده بار شیخ علائی را در بهار پیش شیخ بده طیب دانشمند
 شیرخان معتقد او بود و کفش پیش پای او می نهاد و فرستاد تا بموجب فتوی او عمل نماید و سلیم خان بجانب پنجاب توجه
 نموده تعمیر مانکوت مشغول شد چون شیخ علائی به بهار رفت شیخ بده موافق فرموده مخدوم الملک نوشته بقاصدان سلیم خان
 داد و درین اثنا شیخ علائی را مرض طاعون که در آنوقت شائع بود عارض شد و در حلق او جراحتی افتاد که مدت دار
 یک انگشت فتنه میرفت و رنج سفر نیز علا و دآن گشته چون نزد سلیم خان آوردند قوت گفتار نداشت سلیم خان در
 گوش او گفت که تو تنها در گوش من بگویی که من مهاروی هستم و مطلق العنان باش شیخ علائی گوش بسخن او نکرد
 سلیم خان بایوس گشته فرمود تا او را تا زیان زنند و در تازیانه سوم جان بقا بضر ارواح سپرد این قضیه در سنه خمس
 خمیسین و شصاته بود و ذکر اسد تاریخ او شد و ذکر احوال سلطان محمد عدلی چون سلیم خان در گذشت
 و پسرش فیروز خان که در دوازده سالگی بوده با اتفاق امر او در قلعه گوالیار جلوس نمود و هنوز مدت سه روز تمام
 نگذشته بود که مبادر خان ولد نظام خان سور که برادرزاده شیرخان و عمو بچه سلیم خان و برادر زن او بود فیروز خان
 خواهرزاده خود را بقتل رسانیده و با اتفاق و زرا و امر بر سر حکومت و ایالت متمکن شد و ثقات سموع
 شده که سلیم خان پیش از آنکه بر بستر موت افتد با منکوت خود و مسامت بی بی بائی بارها میلقت که اگر تو فیروز خان
 پسر خود را دوست میداری اجازت ده تا مبادر خان برادر ترا از میان بردارم که خار راه تو دوست و لکر برادر خود را

دوست میداری دست از حیات پسر خود بشوی که او را از مبارخان خطراست منکوحه و سیگفت که مبارخان
 نفس میگذرانید و بنجه و میان اوقات مصروف میدار و او را سرو برگ باوشاهی نیست و هر چند سلیم خان او را
 در بنیاب ملاست بسیار سیکر فائده داشت عاقبت بعد از فوت سلیم خان روز سوم مبارخان در محل فرود آمد
 و آمد و قصد قتل او کرد و هر چند خواهر زاری می نمود و شفاعت پسر خود میکرد و میگفت که این پسر که را بگذارتا او اگر فتنه بجائی
 برم و نام باوشاهی هرگز نگردد و مبارخان سنگینی هم نیاورده و از مضمون بیست بر روی که ملکی سراسر زمین پوز
 که خونی چکد بر زمین به چشم عقل پوشیده آن طفل بیچاره صیفت را با قبح و جوه کشت و بنام خود خطبه خوانده سلطان محمد
 عادل خطاب یافت و عوام الناس او را عدلے و اندلے میخواندند و چون در افسانه ها و تواریخ از زرخشی و بذل
 ایشا سلطان محمد تعلق شنیده بود تقلید او خیال کرده و را اقل جلوس چند گاه در خرنه را بکشت او و تعلق انعامات واد
 مردم را استمال ساخت و هر کینه باشی را که می انداخت از طلا می بود و کمتر از پانصد سکه قیمت او نبود و بهر خانه که
 از کینه باشی می افتاد پانصد تنگ نقد ب صاحب خانه میدادند و آن کینه باشی را می آوردند و درین ایام وزارت در خانه او
 ب شمشیر خان غلام شیر خان که برادر خور و خواص خان مشهور بود و دولت خان نوحانی نو مسلم تربیت یافته نوحانیان
 تعلق داشت و همیوی بقال ساکن قصبه ریواری از مضافات میوات دران ایام از شنگلی بازارها و امور سپا
 قدم بالاتر نهاد و پیش عدلی اعتباری تمام پیدا کرده و از مقر بان درگاه او گشته بود هنوز یک ماه درست از جلوس
 عدلے نگذشته بود که در اطراف ولایات هند ملوک طوائف شدند و از استماع خبر فوت سلیم خان قتل فیروز خان
 و عدم انتظام امور عدلے فتنه جابجا از خواب بیدار شد چنانچه هر یک محل خود مذکور خواهد شد روزی در دیوانه
 قلعه گوالیار عدلے بارعام داده و امرای نامدار بخدمت او حاضر بودند و تقسیم جاگیرها کرد و عدلی حکم کرد که ولایت قنوج
 که در جاگیر شاه محمد قرطی مقرر بود تغیر داده یسرست خان سرنی بدید و اشرار گفت و گوی سکندر خان پسر شاه محمد
 مذکور که جوانی نوحاسته و بهادر بود و در سردیوان بدشتی گفت که حالا کار با بجائے رسید که جاگیر مارا کشیده
 با بیطافه سربیان سک فرودش خواهند داد و سخن در معرکه بلند شد پدرش شاه محمد در آنوقت بیمار بود و پسر خود را از
 نامموارها و در شیتها منع میکرد و سکندر را پدر میگفت که شیر خان ترا یک مرتبه در قفس آهنی انداخته قصد جان تو داشت
 عاقبتش سلیم خان شفیع تو گشته باعث خلاصی تو از آن تملک شده بود و حالا طافه سور که قصد استیصال تو دارند و تو
 اینمندی را نمی نمئی ترا نخواهند گذاشت این نبونی برای چه از ایشان بایک کشید در عریده سرت سرنی که بسیار بلند قامت
 و قوی بیکل بود و بطریق فریب و چالپوسی دست برکت سکندر گذاشته می گفت که فرزندان همه درشتی برای صیبت
 و قصد داشت که سکندر را باین بهانه دستگیر سازد و سکندر قصد او دریافته دست بنجر کرد و چنان زخم کاری بر شانه
 سرتست خان زد که یک جرعه از دست اجل رفته بیوش افتاد و چندی دیگر رانیز بعضی را بکشت و بعضی را زخمی ساخت

و عدلی در آن شورش عام برخاسته درون حرم گریخت و سکندر تعاقب او کرد و عدلی از درون زنجیر بسته
بصد حیل خلاصی یافت و اکثر امرای عدلی در دیوان خانه شمشیرهای خود را انداخته راه فرار گم کردند و سکندر
مانند دیوانگان بهر جا که میرفت میزد و میکشت می انداخت و تا یکد و کترے در میان این جمعا مله بود و این اشتهار که
ابراہیم خان که شوهر خواہر عدلی بود شمشیری بر کشیده بر سکندر زد و دیگران نیز حمله آوردند و سکندر بقصاص خود
رسید و دولت خان نو حافی بکیفر شمشیر کار شاه محمد فرستے رانیز تمام ساخت اتفاقاً در ہمان روز کہ این معرکہ
شدہ بود تاج خان کروانی برادر سلیمان و عماد کروانی از دیوانخانہ عدلی عدول نموده از قلعہ گوالیار بدر
می آید چون در راہ پشاه محمد در بخورد یکدیگر را از احوال می پرسد تاج خان با و میگوید کہ من ازین معرکہ پائی خود بکشیتم
بیا تو ہم با من مراقت نما کہ کار دیگرگون پیدا ست شاہ محمد سخن او را قبول نکرد و پیش عدلی رفت و رسید
با و انچہ رسید و تاج خان از گوالیار فرار نموده عازم بنگالہ شد عدلی فوجی را از پی او لغتن نموده خود نیز عازم گشت در لونی
چترامٹو کہ چل کر وہی اگر وہی کردہی قنوج ست عدلی بتاج خان رسید تاج خان جنگ کردہ نہ میت یافتہ بجانب
چتر رفت و در راہ بعضی عمال خالصہ عدلی را بدست آوردہ از نقد و جنس انچہ یافت متصرف گشتہ بہ عماد و سلیمان و
خواجہ الیاس کہ برادران او بودند و حکومت بعضی پرکنات کنار گنگ و خواجہ چورتانندہ داشتند ملحق شدہ در مقام
مخالفت شد و عدلی از گوالیار بچتر رفتہ بر سر کرانیان لشکر کشیدہ طرفین در کنار دریا مقابلہ نمودند در موقت ہیومن ل
روزی بعدی گفتہ کہ اگر یک حلقہ فیل ہمراہ من بسازید از آب گذشتہ بر سر کرانیان روم و مار از ایشان بر آرم و
و عدلی ہچنان کرد ہیومن بر کرانیان غالب گشت و درین محل ابراہیم خان ولد غازیخان سور کہ خواہر عدلی و جبا
او بود و از بنی اعام شیر خان می شد و چون زرش خبر دار ساخت کہ عدلی در مقام مقید ساختن تہمت از چتر
گریختہ بجانب پدر خود غازیخان کہ حکومت بیانہ و ہندون داشت روان شد و عدلی عیسی خان نیارب
را از پی ابراہیم خان لغتن نمود و قریب بہ کالیسی با یکدیگر رسیدہ جنگ کردند و عیسی خان نیازی نہنرم گشتہ
ابراہیم خان غالب گشت و بعد از ان بدار الملک دہلی آمدہ خطبہ خواند از اسجا با گرہ آمدہ اکثر ولایت را متصرف شد
چون عدلی دید کہ ابراہیم خان میان ولایت را متصرف در آورده دست از کرانیان باز داشتہ بر سر ابراہیم خان
روان شد و چون باب چون رسید ابراہیم خان کس نزد عدلی فرستاد کہ اگر رای حسن حلوائی و بہادر خان
سروانی کہ بہ اعظم خان ہمایون مخاطب بود و چندی دیگر از امرای کبار بیایند من بنا بر عہد و میثاق آنها گد
توانم آمد عدلی این جامعہ را فرستادہ ابراہیم خان ہمہ تنفق ساختہ بر مخالفت عدلی قرار داد و عدلی ازین منشی
آگاہ گشتہ در خود استعداد مقاومت ندید بجانب چتر مراجعت نمود و ابراہیم خان خود را سلطان ابراہیم خواند
لوای سلطنت بر افراخت و درین ایام احمد خان سور کہ از بنی اعام شیر خان بود و خواہر دوم عدلی را در

حباله داشت و از تعینات امرای پنجاب بود و با داد و اعانت تا تا به خان کاسی و صیب نمان و نصیب خان که
 امرای کبار سلیم خان بودند خود را سلطان سکندر خطاب ساخته علم فتنه و فساد برافراخت و بر سر ابراهیم خان رفت
 و قریب موضع فره که ده کروی اگر هست فریقین را مقابل و بست و او چون لشکر یکصد رده هزار سوار نیز سوار ابراهیم خان
 صاحب هفتاد هزار سوار بود گویند ابراهیم خان قریب و دویست کس را سر بر دوش محل و علم و نقاره داده بود سکندر را زور
 صلح در آمده التماس نمود که پنجاب را با او بگذارد و ابراهیم خان بکثرت شتم و لشکر خود اعتماد نموده مغرور شده بملایمت و
 تلقات سکندر التقات تا نموده صفای جنگ بسیار است و عاقبت کار مقبضای کم من فتنه قلیله آله آخره
 اسکندر غالب و ابراهیم مغلوب او شد و ابراهیم گر خسته بسینل رفت و سکندر کامیاب شده اگر و دهل را متصرف
 گشت درین اثنا خبر رسید که حضرت خبث آشیا فی انز کابل بهندوستان در آمده لاهور را گرفتند سکندر بالشکر
 آراسته متوجه لاهور گشت و ابراهیم که بسینل رفته بود بالشکر تازه سر انجام کرده بجانب کالپی در حرکت آمده اتفاقاً
 درین وقت عدلی و همون بقال را که وزیر بود بالشکر بسیار و پانصد پیل کوه پیکر و توخانه بجانب اگر و دهل فرستاد
 چون همون بنواحی کالپی رسید و فتح ابراهیم را هم دانست بمقابل او شتافت و جنگ عظیم اتفاق افتاد و همون
 غالب گشت و ابراهیم گر خسته به بیان پیش پدر رفت همون تعاقب کرده بیانه را محاصره نمود و مدت سه ماه ایام محاصره
 استدا و یافت چون سکندر خان سور حاکم بنگاله علم مخالفت برافراخته بالشکرهای آن بلاد متوجه تنجیر چونپور و کالپی
 اگر شده بود عدلی همونرا طلب داشت و همون بنگ محاصره داده روان شده چون موضع مندا که گشتش کرده
 اگر هست از اگر ابراهیم از عقب رسیده جنگ انداخت و شکست یافته باز پیش پدر رفت و از آنجا بولایت تته در
 و راجه را چند راجه تته جنگ کرده گرفتار شد و راجه او را بتعظیم تمام بر تخت نشاند و بدوش نوکران لوازم خدمتگذار
 بتقدیم رسانید و ابراهیم آنجای بود تا آنکه جماعت از قوم میانی که در حدود رای سین سکونت داشتند بواسطه ترس از
 ایشان از اینا زبها در حاکم مالوه بود و ابراهیم را طلبیده خواستند او را بکومت برداشته باز بهادر بمقابل نمایند ابراهیم
 بایشان پیوست در کاوتی رانی والی ولایت کره نیز سوار ابراهیم از جای خود حرکت نمود باز بهادر کسان زور را
 فرستاده او را ازین داعیه بازداشت چون رانی بجای خود مراجعت نمود ابراهیم نیز بدون آنجا صلحت ندیده
 از آنجا بجانب او دلیه که اقصی بنگاله است رفته میبود تا سه جنس و شصت که سلیمان کرانی او دلیه متصرف
 شد و بقول و عهد آمده سلیمان را دیده بردست سلیمان بقدر کشته شد اقصی سلیمان را طلبیده استیلائی تمام پیش
 رفته و عدلی و محمد خان کوریه در موضع چر که که بازده کروی کالپی است بهم رسیدند و جنگ صعب اتفاق افتاد
 محمد خان کشته شد و عدلی بفتح و غیره مخصوص گشت عدلی بعد از آن بجانب چار رفت و همونرا بمقابل لشکر
 حضرت خلیفه الهی با گره و دست فرستاد و سکندر خان او را بک و قبا خان کنگ و امرایکه در اگر بودند اگر را

گذاشته متوجه دہلی شدند و مہمی متوجه دہلی شدہ بانروی بیک خان جنگ کردہ غالب گشت و در بایست
 بدست اولیای دولت روز افزون گشتہ شد چنانچہ محل خویش کوہست و مدلی در نواحی چنار بود کہ پسر محمد خان
 کہ خضر خان نام داشت خلیہ و سکہ بنام خود کردہ خود را سلطان بہادر نامیدہ بود با تمام خون بدر بر سر مدلی آمد و مدلی
 جنگ کردہ بقتل رسید و دولت افاغندہ پیری شد و کوکبہ دولت و اہمیت حضرت خلیفہ الہی مالک ہند یافتہ و گرفتہ شد
 حکومت او قریب بسہ سال بود و ذکر جمعی از جلال فتوحات و عظام حالات بندگان حضرت قدسی مرتبت سماوی
 منزلت مرکز دائرہ رفت قطب پھر خلافت شہر یاری سعادت قرن شہنشاہ عدالت آئین مظهر قدرت یزدانی
 صاحب تائید آسمانی رافع سر عظمت و جلال بانی قصود دولت و اقبال فوجت بخش مسند حقیقی و مجازے
 ابو الفتح جلال الدین محمد اکبر بادشاہ غازی کے خلد ابد ایام ملکہ وابد ظلال عدلہ و احسانہ اگرچہ
 خدمت افاغندہ و اخلاوت پناہ خلافت و معارف و دستگاہ مقرب حضرت السلطانیہ موتمن الدولہ الناقانیہ ملک
 شیخ ابو الفضل شرح بدائع وقائع خلیفہ الہی از زمان ولادت با سعادت تا امروز کہ سنہ سی و ہشتم الہی موافق سنہ
 اثنی و الف ہجریست در کتاب عالی خطاب اکبر نامہ از جزوے و کلے نگاشتنہ خامہ لطائف کار ساختہ اما چون
 بندہ در گاہ نظام الدین احمد متصدی ایراد جمیع طبقات سلاطین کہ در مالک ہندوستان علم فرمانروائی
 برافراشتہ اند شدہ از تحریر محل وقائع حضرت خلیفہ الہی ناگزیرست لاجرم قطرہ ازان بحر بیکران آوردہ باطن معطرش
 را سیراب میسازد و اگرچہ سزاوار آنست کہ ذکر آنحضرت از روی تقدیم دیباچہ جمیع کتب باشد چہ جای این کتاب اما
 چون ترتیب زبانی منظور داشتہ ختم طبقہ سلاطین حضرت دہلی کہ مرکز ہندوستانست باحوال سعادت منوال
 آنحضرت مینمایم چنانکہ در وقائع حضرت جنت آشیانی سخن با نیجا رسیدہ بود کہ شاہزادہ عالمقدار یعنی حضرت
 خلیفہ الہی را از دہلی بارکن السلطہ میرخان بکوہ سواک جہت دفع و رفع اسکندر خان افغان تعین فرمودہ بودند
 چون آنحضرت بنواحی برگنہ کلا نواز توابع لاہور رسیدند از عقب خبر و شہادت اثر شفقار شدن حضرت جنت آشیانی
 رسید آنحضرت را از شنیدن خبر عجیب و واقعہ غریب انواع الم روی نمود و یرم خان سپہ سالار باتفاق امرا و اعیان
 لشکر آنحضرت را در نیم روز جمعہ دوم ماہ ربیع الاول سنہ ثلاث و ستین و تسعۃ ہجری بمطالعہ جوہر در ظاہر قصہ کلا نواز
 بر تخت سلطنت اجلاس دادہ بعالم و عالمیان نوید عدل و احسان در داد و لوازم تنہیت جلوس بجا آوردہ
 باطراف ہند مناشیر اسرار امان فرستادہ تمام جوہر شیدا لای تخت ظلم در ظلامی کربست سخت ہمانا کہ بود آفتاب بلند
 ہمہ عالم از نور او بہرہ مند بزرگان ہمہ تنیت ساختند بآن سر نیزگیہ برافراختند و شمار کہ باشد سزاوار تخت و شاد
 بر شاہ فیروز بخت و ذکر وقائع سال اول الہی مضمی نا مذک سال الہی عبارت از سال شمسی ابتدا و آن از روز نو
 مقرر شد ابتدای این سال فرخندہ قال روز و دو شنبہ است و ہفتم ربیع الآخر سنہ ثلاث و ستین و تسعۃ ہجری بود از جہلم

سوانحی که در اوائل جلوس واقع شد سرکشی نمودن ابوالعالیست و تفصیل آن اینست که شاه ابوالعالی
نام جوان سیدزاده از سادات ترنر که بصفت حسن و جمال و فهم و ادراک آراسته بود و جنت آشنائی
با و توحی خاص داشتند از کمال عجب و غرور خیالات فاسد و سر افتاد و آثار بے سادگی از و ظاهر شدن
گرفت خانانان شاه ابوالعالی را مقید ساخته حواله پهلوان گل گز کرده بلاهور فرستاد شاه ابوالعالی از
جس گر ختیه بدر رفت و پهلوان از بخت این تقصیر خود را گشت چون بهتصال اسکندر افغان و میان بو
بندگان حضرت خلیفه الی بگرفتن او متوجه شد و جمعی از سپاهیان کار کرده را پیشتر بر سر سکندر روانه ساختند
افواج قاهره در نزدیکی کوستان سواالک با افغانان رسیده بعد از محاربه بفتح و فیروزی منسوب شده
بنوازشهای خسروانه شرف اختصاص یافتند چون سکندر بمکی کوه و جنگل پناه برده بود مدت سه ماه ریاست
ظفر نشان در نواحی بسیر و شکار گذرانیده سعی بهتصال و نمود راجه را چند راجه نکر کوٹ که از راجهاسے نمایدار
کوستان سواالک بود به آستانه نوی رسید و آنحضرت بواسطه کثرت باران از آنجا نهضت نموده مدت
پنج ماه در نواحی جالندر گذرانیدند و در همان هفته که حضرت جنت آشیانی بسیر جاو داسے انتقال فرموده اند
انامرا سے نامدار که ملازم رکاب بودند تروی بیگ خان که نظریا اعتبار از سائر امر ممتاز بود در دسے فرمود
تا خطبه بنام نامی حضرت خلیفه الی خواندند و مهمات دہلی و میوات و دیگر گنات را که در آنوقت در حوزه تصرف
در آمده بود با اتفاق خواجہ سلطان علی وزیر میرمنشی که میرعرض و میرمالے بود از پیش خود گرفته مرزا ابوالقاسم پسر مرزا
کامران را نیز مع اسباب کار خانهای حضرت جنت آشیانی متوجه هندوستان شدند حکومت کابل و غزنین را بمنعم خان
که از اعاظم امرابو و تغویین فرموده و اتالیق شاهزاده مرزا محمد حکیم ساخته جمیع محذرات عصمت را آنجا گذاشته
بودند و بلذہ قند بار با تمامی مضافات بجایر خانانان بیرم خان مقرر بود و حکومت ولایت بدخشان بمردو
انتفات حضرت جنت آشیانی بمیرزا سلیمان بن خان مرزا بن سلطان مرزا سلطان ابوسعید کورکان متعلق بود
چون خبر واقعه جنت آشیانی بمیرزا سلیمان رسید مرزا سلیمان خام طمع شده با اتفاق پسرش مرزا ابراہیم متوجه کابل
شد و منعم خان متحصن گشته عرضداشت مشتمل بر کیفیات اینواقعه بدرگاه جهان پناه فرستاد و حضرت خلیفای
قبل از رسیدن عرضداشت منعم خان محمد قلی بر لاس و شمس الدین محمد خان انکو و جمعی دیگر از امرای معتبر را بجهت
آوردن حضرات سرپرده عفت کابل تعیین نموده بودند بعد از رسیدن خبر محاصره کابل فرمان قضا جریان
صادر شد که امرای مذکوره در فتن تعجیل نموده استخلاص کابل نمایند چون امر از آب نیلاب گذشتند و مرزا سلیمان دید
که کار بجنگ نمیرو و وقاضی خان بدخشانی را که از افاضل روزگار و از امرای معتبر او بود در میان انداخته بمنعم خان
پیغام نمود که اگر نام را در خطبه داخل سازند مراجعت مینمایم بمنعم خان نیز بجهت اطاعت مدت محاصره قبول نمود

که یکبار اسم مرزا سلیمان در ذیل القاب گرامی حضرت خلیفه الهی خوانده شود چون این خبر بسم مرزا سلیمان رسید همانوقت کوچ کرده متوجه بدخشان گردید و هم در اوایل جلوس اشرف علی قلی خان خطاب خان زمانی شرف امتیاز یافته بسرکار سنبل بعد از شادی خان که از امرای سلطان محمد علی بود متوجه شد چون بقصد دفع او بکنار آب رهیب رسید بعضی از مردم خود را با دوسه هزار سوار پیش فرستاد تا از آب گذشته از مخالفان خبردار باشد این جماعت بی تامل و احتیاط از آب عبور کردند و شاد و بخان فرصت عنینت دانست یکبار بر سر ایشان رسیده جنگ کرده اکثر مردم خانزمان در جنگ کشته شدند و جمعی در دریا غرق گشتند چون این خبر بخانزمان رسید با مرانیکه همراه او بودند مثل مهدی قاسم خان و بابا سعید قیاق و محمد امین دیوانه میخواست که از آب عبور نموده خراسی کرد و مخالفان و درین اثنا تردی بیگ خان و امرای دیگر که در دلی بودند مکتوبات رسید که همون بقال وکیل عدلی باشکرا بنوه وکیل بسیار استعداد قتال نزدیک بدلی رسیده است باید که زود خود را برسانید خانزمان و سایر دولت خواهان نیک اندیش بلا توقف عنان توجه بجانب دلی معطوف داشتند و هنوز خانزمان بدلی نرسیده بود که شکست تردی بیگ خان واقع شد چون احوال همون در ضمن وقایع سلطان محمد عدلی مذکور گشته تکرار نمی نماید القصه چون همون بحواله آگره رسیده سکندر خان اوزبک که حاکم آنجا بود بصورت آگره را گذاشته تردی بیگ خان پیوسته و بعد از آن اوزبک و لعل سلطان بدخشی و علی قلی اندرانی و میرک خان کولابی و حیدر محمد آخته بیگی و مرزا قلی بیگ خان جمع آمدند و مولانا میر محمد شروانی که بعنوان رسالت از پیش یرم خان نزد تردی بیگ خان آمده بود نیز با عساکر منصوره همراه گشت چون همون بجاکی دلی رسید امرای کبار از شهر بیرون آمده در میدان مصفا ایستادند تلاقی خرقین واقع شد اسکندر خان و عبداللہ خان اوزبک و لعل سلطان بدخشی که در یرغارجا داشتند مجملات متواتر لشکر اعدا زیر و زبر ساختند همون با جمعی که همراه او مانده بودند فیلان مست پیش کرده حمله بر غول آورده تردی بیگ خان تاب حمله او نیاورده پشت معبر که داد همون اینصورت را بر کمر و خلع تردی بیگ خان حمل کرده بتعاقب او نمی پرداخت آنجماعت لشکر همون را بر همسم زده چون غنیمت بسیار بدست آورده باز گشتند شنیدند که تردی بیگ خان داغ مذلت بر ناصیه عرض خود نهاده فرار نموده است ایشان نیز راه گریختگان سلوک داشتند و همون در دلی استیلا یافت و تردی بیگ خان و امرای دیگر روی بدر گاه جهان پناه بردند و خانزمان در بلده سرزند با ایشان رسیدند گاه حضرت در قصبه جالندرشغول دفع فساد اسکندر بود که خبر شکست بسامع علیه رسید و اخضر خان را که از نسل سلاطین مغول بشرن از دواج گلبدن بیگم عمر حضرت خلیفه الهی شرف امتیاز داشت در مقابل سکنت در گذشته علم توجه بجانب دلی افراشتند چون بجاکی بلده سرزند اتفاق تزلزل افتاد و امر شکست خورده ملازمت نمودند خانزمان که تنظیم و ترتیب مصباح ملکی برای صواب نمایی او موقوف بود و صلاح در املاک تردی بیگ خان دیده شد

در منزل خود طلبیده قتل رسانید بستی کسی را که دیدی تو در جنگ پشت به پشت چون عدد در صافش کشت
 و خواجہ سلطان علی پور میثقی را که ایشان نیز بہت متہم و در سلک گرنجیان منتظم بودند با خبر بیک خویش تروی بیک خان
 مقید ساخت چون ریاات جلال مجد و دسرای گردیدہ انتصاب یافت علی قلی خان و اسکندر خان و عبدلہ خان
 اوزبک و علی قلیخان اندرانی و محل سلطان بدخشی و حیدر محمد آخستہ بیگی و مرزا قلی خولی و محمد خان جلایر و مجنون خان
 قاشقار و آرنوکران خانخانان حسین قلی بیگ و محمد صادق پرواچی و شاہ قلی محرم و میر محمد قاسم نیشاپوری و سید
 محمد بارہہ و اوران بہادر را حکم شد تا برسم منقلا ایشان روان شدند و خود از عقب کوچ فرمودہ ستوہ گشتند و ہمون
 کہ در دلی کوس غرور مینواخت و خود را راجہ بکہ باجیت خطاب کردہ بود لشکری عظیم و کثیر از و پانصد فیل جنگی ترتیب
 دادہ بمقابلہ شتافت چون توپخانہ را پیش از خود فرستادہ بود جمعی از افواج قاہرہ پیشدستی نمودہ توپخانہ اورا کہ بقصید
 پانی پت رسیدہ بود بضرر شمشیر گرفتند بہت چوسک در پیشہ شیران گذراہ کہ کند بر خود اجل را بیشتر راہ و در
 صباح روز جمعہ ماہ محرم سنہ اربع و ستین شتافتہ از قراولان لشکر خبر آمدن و معلوم شد امرای ذوی الاقتدار
 بہشتویہ صفوف پرواختہ روی بہت بدفع مخالفان آوردند حسین قلی بیگ و محمد صادق پرواچی و شاہ قلی محرم
 و میر محمد قاسم نیشاپوری و محل سلطان بدخشی و دیگر جوانان نامدار بجلالت مردانہ صفوف بدخواہ را پریشان و ابتر
 ساختند و ہمون خود را با فیلاتی کہ داشت بر افواج قاہرہ زد و بصدقات ستواترونی اجماع غل و ترزل در جواتعار
 یافت اما باز جمعی جوانان تیر انداز و بضرر تیغ و سنان صاعقہ نشان صورت استقامت و افواج قاہرہ نمود
 ہیون خود را بجانب قول کہ بقوت و مردانگی خانزمان ستم بود کشیدہ تمام فیلان را با جانب راست لشکر طغرائی
 بر و تیر باران کردند اتفاقا تیرے ہمیشہ ہیون رسیدہ از پس سر او گذشت جمعی کہ نزدیک او کوشش میکردند چون
 اورا بان حال دیدند دست از ترو باز داشتند و متفرق گشتند و لاہوران زرخواہ بتقاب آن کردہ مخدول
 پرواختہ اکثرے را بر خاک ہلاک انداختند و فیل کثیر را و سوار بود چون فیل بان کشتہ شدہ و ہیون جو کندے فیل
 زخمی افتادہ بود و در جنگ زودہ می گشت اتفاقا شاہ قلی محرم خان بان فیل رسیدہ فیلان خود را سوار کردہ فیلبان
 اورا دید کہ شخصی زخمی در جو کندے فیل افتادہ فیلان بشاہ قلی خان حقیقت را گفت و ظاہر شد کہ ہواست شاہ
 قلی خان از ہمہ عینہا آنرا ختم شمردہ آن فیل را با چند فیل دیگر از معرکہ بر آوردہ بود و نظر اشرف گذرایندہ و خانخانان
 میرامخان بدست خود ہیون را بقتل آوردہ و اسکندر خان اوزبک حسب حکم از عقب گرنجیان تا دلی رفتہ بسیارے
 از مخالفان بکشم فرستاد و دیگر نوای نصرت اشان را پانی بہت نصرت نمودہ تا دلی پہنچ جا تو قصہ نمودند و ہیون را کابہ
 و دلی و محرم اسافل و عالی بان منہواستقبال شتافتہ مراسم تیار و تیار بجا آوردند مدت یکماہ در انجا اتفاق
 توخت افتاد و دین انشا بسامع علیہ رسید کہ تلمی و دوری ابلع و با خراتن و دعاتن در میوات یکماشد بہت

منصب حکم جهانمطلوع سولانا پیر محمد شروانی بمیوات رفته جمیع آموزم را بدست آورده غنائم نفیس جهت سرکار قاجار
 ضبط نموده بشفرت خاکبوس سرفراز آمد و ذکر وقایع سال دوم اسلحه ابتدای این سال روز شنبه
 نهم مجادی الاول سنه اربع و ستین و شصت بود چون خبر رسید که خضر خان خواجه نهر میت از اسکندر افغان خورده
 لاهور در آمده است حضرت خلیفه الہی جهت تدارک اینکار علم منضت بجانب لاهور برافراشتند و چون بجالند رسیدند
 اسکندر خود را بطرف کوہستان سوا ملک کشید و ریایات اعلیٰ بقا قیاب او بدلیو ج رسید و از آنجا بدو مری آمد و چون
 تحقیق پیوست که اسکندر وادی فرار پیش گرفته جمعی از امرای نامدار را بقا قیاب او تعین فرموده خود نیز بدولت متعاقب
 متوجه گردیدند و چون بطریق یلغار نزدیک بارودی سکندر رسیدند اسکندر بقلعه مانکوٹ تحصن جست و لشکر بادشاہ
 سپاہی حصار فرو داده آن قلعه را مرکز وارد در میان گرفته بلوازم قلعه گیری مشغول گشت مقارن اینحال خبر توجہ حضرت
 مریم مکانی والدہ حضرت خلیفه الہی با دیگر مخدرات سراپردہ عصمت از کابل بجانب ہندوستان رسیدہ باعث
 انشراح خاطر حضرت گردید و محمد قلی بر لاس و شمشیر لدین محمد خان اتکہ و سائر امرای نامدار کہ جهت دفع فساد مرزا
 سلیمان با داد شرم خان بکابل رفته بودند نیز در خدمت حضرت بلقیسہ زبان بجانب ہندوستان معاودہ نمود
 بودند چون حضرات عصمت قریب یلنزل بارود رسیدند حضرت خلیفه الہی خانخانان رادر محسوس گداشته باستقبال
 ایشان رفته حضرات را بملاقات خود سرور و مہتیج گردانیدند و قصہ بعد از استداوایام محاصرہ سکندر افغان از راہ
 عجز و انکسار پیش آمدہ التماس نموده کہ یکی از معتمدان در گاہ را بدرون قلعه فرستد تا امتیسات اورا بعرض رسانند
 خلیفہ الہی اتکہ خان را بانج خدمت فرستاد و چون اتکہ خان بدرون قلعه رفت اسکندر بزبان انکسار پیش آمدہ
 گفت کہ چون جرات گستاخی بسیار کرده ام روی آن ندارم کہ بمواجہت حضرت توانم آمد اگر چند گاہ حسب الحکم
 بطرف بنگالہ روم مشروط بآنکہ ہیچ گاہ سرازیر بقدا طاعت بیرون نکشم و پسر خود را بنج خدمت فرستم باعث بندہ نواست
 خواہد شد اتکہ خان آمدہ باتفاق پیر محمد خان ملتسات اورا بخانخانان خاطر نشان کردہ بوعی بعرض حضرت
 رسانیدند کہ عرض قبول افتاد اسکندر پسر خود عبد الرحمن نام را ہمراہ غازی خان سور و چند فیل بہت با پیشکش
 دیگر فرستادہ قلعه را بتاریخ بہت و ہفتم رمضان سنہ اربع و ستین و شصتہ بدو تحوانان در گاہ گذاشتہ بدرون
 رفت و ریایات عالی بتاریخ دوم شوال همان سال از آنجا بجانب لاهور حرکت نمود بعد از چار ماہ و چار روز
 روز منضت اعلام ظفر انتظام از دار السلطنت لاهور بہ سمت دہلی واقع شد چون بجلند محل نزول کرد
 اندوہاج خانخانان بہمد علیا سلیہ سلطان بیگم دختر میرزا نور الدین محمد کہ خواہنوادہ حضرت جنت اشیاہ فی بود
 و آنحضرت در ایام جوانی خود نامزد خانخانان کردہ بودند حسب الحکم بوقوع آمدہ خانخانان جشن بادشاہ از تہن
 دادہ استدعای قدوم آنحضرت نمود و حضرت بحضور موفور السور و خود آن مجلس را رشک جنت ساختند خانخانان